

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه نقد نظریه سهو النبی توسط استاد

در جلسه گذشته اعتبار دلایلی روایات نوم النبی (9) و نظریه سهو النبی مرحوم صدوق مورد بررسی قرار گرفت، در نقد نظریه سهو النبی که مرحوم صدوق مطرح کرده‌اند، دو اشکال اساسی برای بطلان این دیدگاه بیان شد، علاوه بر ادله عقلی که در جای خود مطرح می‌شود. نخستین اشکال این است که نظریه صدوق مبنی بر اینکه این سهو اسهائاً من الله للنبی بوده، با روایات و آیاتی که نبی و ائمه معصومین را شاهد بر اعمال مردم معرفی می‌کنند، ناسازگار است. زیرا شاهد بودن بر اعمال مردم مستلزم عدم غفلت حتی لحظه‌ای از اعمال دیگران است، چه برسد به اعمال و وظایف خود. لذا اقتضای مقام شاهد بودن نبی و ائمه (:) این است که در خواب و بیداری لحظه‌ای از اعمال مردم غافل نباشد، لذا کسی که لحظه‌ای از اعمال مردم غافل نیست، به طریقه اولی نسبت به خود نیز نمی‌تواند غافل باشد.

درآیه شریفه « قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا ۚ قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي ۚ قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ [1] » به‌طور مطلق هرگونه ظلم را از انبیاء و ائمه معصوم (:) نفی می‌کند، لذا اگر لحظه‌ای آنها چه در زمان قبل از بعثت و امامت و چه بعد از آن معصیتی سر زده باشد، از دایره شایستگی برای نبوت و امامت خارج می‌شوند، همین گونه نسبت به اسهائاً نبی می‌توان این مطلب را گفت که مقتضای مقام هدایت و شهادت نبی (9) این است که ایشان لحظه‌ای از خود و شهادت بر اعمال مردم غافل نباشد، لذا این مطلب با اسهائاً و نومی که منجر به ترک واجب شود، منافات دارد.

در اشکال دوم که حتی از پاسخ اول قوی‌تر است، مسئله را از منظر اراده الهی بررسی کردیم. اراده خداوند در آیه شریفه تطهیر، یک اراده تکوینی است که قابل تخصیص نیست؛ به این معنا که خداوند اراده کرده است هرگونه رجس و ناپاکی را از اهل بیت (:) دور سازد. حال، اگر حتی «اسهائاً» را در مورد پیامبر (9) ممکن بدانیم، این خود یک نوع رجس محسوب می‌شود. زیرا اعمالی مانند ترک نماز در وقت به دلیل خواب‌ماندن، بدون شک یک نقص است و نمی‌توان آن را هم‌تراز با انجام وظیفه در وقت دانست.

از دست دادن یک مصلحت مهم مانند ادای به‌موقع نماز، رجس به شمار می‌آید و نمی‌توان آن را چیزی غیر از نقص دانست. بنابراین، نظریه مرحوم صدوق که سهو را به اراده الهی نسبت می‌دهد، با اراده تکوینی خداوند در تطهیر اهل بیت از هرگونه رجس سازگار نیست.

توضیح معنای «إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ» و عدم ارتباط آن با سهو و گناه

آیه شریفه «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ ۚ يُوحَىٰ إِلَيَّ [2]» در مقام بیان مشابَهت پیامبر اکرم (9) با سایر انسان‌ها از جهت امور طبیعی و تکوینی است، و ناظر به امکان وقوع سهو یا اسهائاً از جانب پیامبر نیست بلکه شامل اموری مانند نیازهای انسانی نظیر خوردن، آشامیدن، خوابیدن، نکاح و بیماری می‌شود که در آنها پیامبر (9) نیز مانند سایر انسان‌ها عمل می‌کند. اما این آیه به هیچ وجه دلالتی بر امکان وقوع سهو یا گناه در مورد پیامبر (9) ندارد.

سهو و گناه، برخاسته از ضعف یا نقص در مقام عصمت و هدایت است و با مقام رسالت و امامت که پیامبر و اهل بیت (:) در آن معصوم هستند، ناسازگار است. بنابراین، استناد به این آیه برای توجیه امکان سهو یا خطا از پیامبر، نادرست بوده و خارج از دلالت آن است.

تمایز بین خطا در مقام حاکمیت و معصومیت در کلام امیرالمومنین (7)

در این عبارت که امام علی (علیه السلام) می‌فرماید «فَإِنِّي لَسْتُ فِي نَفْسِي بِفَوْقَ مَا أَنَا أَخْطِئُ وَلَا آمَنُ ذَلِكَ مِنْ فِعْلِي» [3] «ایشان به عنوان یک حاکم سیاسی و اجتماعی سخن می‌گویند، نه به عنوان امام معصوم. منظور امام این است که به عنوان یک انسان و حاکم، احتمال خطا وجود دارد و هیچ‌گاه از اشتباه کردن خود مصون نیست. اما این سخن به معنای معصوم بودن یا نبودن ایشان نیست، بلکه به این معناست که حاکم باید به مردم این پیام را بدهد که همواره مسئولیت‌های خود را با دقت انجام دهد و از خطا و اشتباه پرهیز کند، ولی در عین حال اگر اشتباهی رخ دهد، باید بپذیرد که انسان است و از خطا مستثنا نیست.

این بیان امام علی (7) به عنوان یک الگو برای حکومت اسلامی است، به گونه‌ای که نشان می‌دهد حاکم باید با مردم صادقانه رفتار کند و از هرگونه خودبزرگ‌بینی و ادعای معصومیت بپرهیزد. امام علی (7) در اینجا تأکید می‌کند که در موقعیت‌های اجتماعی و حاکمیتی، هیچ فردی به‌طور مطلق از خطا معصوم نیست و این یک ویژگی انسانی است.

این دیدگاه با رویکرد ائمه (:) نیز سازگار است که به‌طور طبیعی و عادی در برخی موارد عمل می‌کردند و در مسائل جزئی، علم غیب یا اراده خاص را به کار نمی‌بردند. برای مثال، امام صادق (7) در موارد عادی مانند انسان‌های دیگر عمل می‌کرد و به‌طور طبیعی از مسائل پیرامونی خود می‌پرسید.

کلام مرحوم شیخ مفید در سهو النبی (9)

یکی از روایاتی که برای سهو النبی به آن استدلال کردند روایتی [4] است که در آن پیامبر (9) مشغول خواندن نماز بودند و پیش از اتمام نماز یک کسی به نام ذو الشمالین به پیامبر عرض کرد «أُحْدِثُ أَمْ نَزَلَ مِنَ الْقُرْآنِ شَيْءٌ» که شما نماز را تمام کردی؟ پیامبر هم رو برگرداندند به مردم و گفتند این ذو الشمال چه می‌گوید؟ مردم گفتند بله شما دو رکعت خواندید و باید چهار رکعت بخوانید، بعد هم عجیب این است که در روایت دارد که بعد از این گفتگوها پیامبر برخاستند دو رکعت بعد را ادامه دادند و تمام کردند، آنجا شیخ مفید [5] می‌گوید اگر ما سهو پیامبر را در این مورد بپذیریم باید بگوئیم در همه اعمال و احکام احتمال سهو وجود دارد و آنجا می‌گوید باید بگوئیم عیبی ندارد در بعضی از احکامی که پیامبر از ناحیه خدا بیان می‌کند سهو کرده باشد، لذا ایشان هم سهو النبی را قبول نمی‌کنند.

استناد به روایات کتاب الحجه کافی در رد نظریه شیخ صدوق

در «بَابُ أَنَّ الْأَئِمَّةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ هُمُ الْهُدَاةُ» کتاب الحجه کافی، مرحوم کلینی روایتی از فضیل می‌آورد.

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ وَفَضَّالَةَ بْنِ أَيُّوبَ، عَنْ مُوسَى بْنِ بَكْرِ، عَنْ الْفُضَيْلِ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ». فَقَالَ: «كُلُّ إِمَامٍ هَادٍ لِلْقَرْنِ الَّذِي هُوَ فِيهِمْ». [6]

در این روایت امام صادق (7) با استناد به آیه «وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» تصریح می‌کنند که هر امام، هادی مردم زمان خود است. این تأکید بر هدایتگری امام نشان‌دهنده جایگاه ویژه آنان به عنوان راهنمایان معصوم است. اگر امکان خطا یا سهو (حتی به اراده الهی) برای امام یا نبی وجود داشت، این امر به اصل هدایتگری آنان آسیب وارد می‌کرد.

برای مثال، اگر در مسیری که به عنوان «هادی» تعریف شده، حتی یک احتمال سهو وجود داشته باشد، اعتماد به هدایت امام زیر سؤال می‌رود. نمی‌توان پذیرفت که امام یا پیامبر که مأموریت هدایت الهی را بر عهده دارند، در اموری که مربوط به این وظیفه است، دچار اشتباه شوند یا این اشتباه به ایشان نسبت داده شود.

در اینجا، می‌توان گفت که چنین احتمالی نه تنها هدایتگری پیامبر و امام را خدشه‌دار می‌کند، بلکه راه را برای تردید در سایر امور الهی باز می‌کند. بنابراین، اصل عصمت نبی و امام به عنوان هادیان الهی، کاملاً با مفهوم هدایتگری پیوند دارد و نمی‌توان آن را از یکدیگر جدا کرد.

باب بعدی در کتاب الحجه «بَابُ أَنَّ الْأَئِمَّةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَلاَ أَمْرَ اللَّهِ وَخَزَنَةُ عِلْمِهِ» است؛ بر اساس آیه شریفه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرِّسُولَ وَ أُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ»، روایات متعددی وارد شده که ائمه معصومین (:) را مصداق حقیقی «اولی الامر» معرفی کرده‌اند. در این آیه، «اولی الامر» تنها به معنای ولایت بر امور حکومتی محدود نمی‌شود، بلکه شامل ولایت بر دین و دنیا است. این معنا با روایات متواتری که بیانگر جایگاه ائمه به عنوان «وُلاَتِ أَمْرِ اللَّهِ» و «خزنة علم الله» هستند، سازگاری دارد. در این روایات تأکید شده است که ائمه، گنجینه‌های علم خداوند و واسطه‌های فیض الهی برای بشریت‌اند.

ائمه معصومین (:) خود را «خزانه‌داران علم الهی» معرفی کرده‌اند. بر این اساس، آنان حامل تمام ملاکات احکام و مبانی علم الهی هستند. این جایگاه ویژه، مستلزم عصمت مطلق است، چراکه هرگونه احتمال خطا یا سهو، با مقام «خزانه‌داری علم خدا» و هدایت‌گری امت، منافات دارد، همچنین این روایات دلیل بسیار خوبی برای اثبات مقام تشریع پیامبر و اهل بیت معصومین است.

علاوه بر این، ائمه معصومین (:) در روایات به عنوان «خلفای خدا در زمین» و «ابواب‌الله» معرفی شده‌اند. تعبیر «باب» نشان‌دهنده نقش انحصاری ایشان در هدایت بشر به سوی معرفت الهی است. بدون عبور از این باب، امکان دستیابی به معرفت حقیقی خداوند وجود ندارد. اهمیت این جایگاه در آیاتی نظیر «يَا أَيُّهَا الرِّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ» به خوبی مشهود است، چراکه در این آیه، خداوند اعلام می‌دارد که اگر پیامبر (9) ولایت امیرالمؤمنین (7) را ابلاغ نکند، گویی رسالت خود را به انجام نرسانده است.

بنابراین، جایگاه ائمه معصومین (:) به عنوان اولی الامر، خزانه‌داران علم الهی و ابواب‌الله، مستلزم عصمت مطلق و نفی هرگونه سهو و إسها است.

در روایتی دیگری در «بَابُ أَنَّ الْأَئِمَّةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ خُلَفَاءُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِي أَرْضِهِ وَ أَبْوَابُهُ الَّتِي مِنْهَا يُوتَى» ابوبصیر از امام صادق (7) نقل می‌کند:

عَنْهُ، عَنْ مُعَلَّى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمُهورٍ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ سَمَاعَةَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «الْأَوْصِيَاءُ هُمُ أَبْوَابُ اللَّهِ - عَزَّ وَ جَلَّ - الَّتِي يُوتَى مِنْهَا، وَ لَوْلَاهُمْ مَا عَرَفَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ، وَ بِهِمْ احْتَجَّ اللَّهُ - تَبَارَكَ وَ تَعَالَى - عَلَى خَلْقِهِ» [7]

بر اساس این روایت روشن می‌شود که معرفت الهی تنها از طریق ائمه معصومین (:) امکان‌پذیر است. این روایت دلالت بر آن دارد که ائمه (:) نه تنها کمال معرفت الهی را برای انسان فراهم می‌کنند، بلکه اصل معرفت خداوند نیز از طریق ایشان محقق می‌شود. بر این اساس، کسانی که به ولایت اهل‌بیت (:) ایمان ندارند، تصور می‌کنند که خداشناس هستند، در حالی که حقیقت معرفت الهی برایشان حاصل نشده است.

ائمه معصومین (: به عنوان باب‌الله، واسطه‌های فیض الهی‌اند. بر این اساس، حیات و ممات ایشان از نظر مقام شهادت و اشراف بر اعمال بندگان تفاوتی ندارد. آنان، بر اساس نصوص معتبر، شاهدان اعمال انسان‌ها از آغاز تا پایان‌اند. کیفیت این شهادت، که فراتر از فهم عادی بشر است، به معنای اشراف کامل ایشان بر اعمال بندگان است. بنابراین، حضور در زیارتگاه‌های ایشان و ارتباط با این باب‌های الهی، تجلی توحید است، زیرا آنان وسیله قرب الهی و معرفت خداوند هستند.

در این راستا، تقدس ضریح، در، پارچه، گل و هر آنچه با مقام ائمه (: در ارتباط است، از این باور نشئت می‌گیرد که این اشیاء واسطه‌ای برای تقرب به باب‌الله‌اند. این مسئله، برخلاف شبهات وهابیون که زیارت را به پرستش اشیاء تعبیر می‌کنند، از منطق توحیدی و اعتقاد به ولایت ائمه (: سرچشمه می‌گیرد. اثر حقیقی زیارت این است که زائر را به معرفت الهی نزدیک‌تر کرده و توحید را در قلب او تعمیق می‌بخشد.

در باب «أَنَّ الْأَئِمَّةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ نُورُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ» ابو‌خالد کابلی از امام باقر (7) نقل می‌کند:

الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَرْدَاسٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا صَفْوَانُ بْنُ يَحْيَى وَ الْحَسَنُ بْنُ مَحْبُوبٍ، عَنْ أَبِي أَيُّوبٍ، عَنْ أَبِي خَالِدٍ الْكَابَلِيِّ،

قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «فَامِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ النُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا» [8]. فَقَالَ: «يَا أَبَا خَالِدٍ، النُّورُ وَ اللَّهِ الْأَئِمَّةُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَ هُمْ وَ اللَّهُ نُورُ اللَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ، وَ هُمْ وَ اللَّهُ نُورُ اللَّهِ فِي السَّمَاوَاتِ وَ فِي الْأَرْضِ، وَ اللَّهُ يَا أَبَا خَالِدٍ، لِنُورِ الْإِمَامِ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ أَنْوَرُ مِنَ الشَّمْسِ الْمُضِيئَةِ بِالنَّهَارِ، وَ هُمْ وَ اللَّهُ يُنَوِّرُونَ قُلُوبَ الْمُؤْمِنِينَ، وَ يَحْجُبُ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - نُورَهُمْ عَمَّنْ يَشَاءُ، فَتُظْلِمُ قُلُوبُهُمْ، وَ اللَّهُ يَا أَبَا خَالِدٍ، لَا يُحِيطُ عَبْدٌ وَ يَتَوَلَّانَا حَتَّى يُطَهِّرَ اللَّهُ قَلْبَهُ، وَ لَا يُطَهِّرَ اللَّهُ قَلْبَ عَبْدٍ حَتَّى يُسَلِّمَ لَنَا، وَ يَكُونَ سَلَامًا لَنَا، فَإِذَا كَانَ سَلَامًا لَنَا سَلَّمَ اللَّهُ مِنْ شَدِيدِ الْحِسَابِ، وَ آمَنَهُ مِنْ فَرَعِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ الْأَكْبَرِ»

در این روایت ابو خالد از آیه شریفه «فَامِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ النُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا» می‌پرسد که امام (7) در پاسخ به پرسش وی می‌فرماید که حقیقت این نور، ائمه معصومین (7) هستند.

ظاهر آیه بر نزول قرآن به عنوان نور الهی دلالت دارد، اما امام (7) با تبیین معنای حقیقی نور، ائمه معصومین (7) را مصداق آن معرفی کردند. این نور، هدایت‌بخش قلوب مؤمنین است؛ همان‌گونه که امام (7) می‌فرماید؛ خداوند این نور را در قلوب کسانی که مشیت او تعلق گیرد، قرار می‌دهد، و کسانی که از این نور محروم شوند، قلوبشان در ظلمت باقی خواهد ماند.

امام (7) در ادامه می‌فرماید؛ محبت و ولایت اهل‌بیت (: بدون طهارت قلب ممکن نیست. بلکه خداوند ابتدا قلب عبیدی را تطهیر می‌کند یا اینکه همین حب و ولایت، سبب طهارت قلب او می‌شود. سپس می‌فرماید؛ خداوند قلب کسی را پاک نمی‌کند مگر آنکه تسلیم اهل‌بیت (: باشد و به طور کامل فرمان‌بردار ایشان شود.

نتیجه این تسلیم، ایمنی از سختی حساب و خوف قیامت است، بنابراین، حب و ولایت اهل‌بیت (: نه تنها وسیله طهارت قلب است، بلکه به آرامش و امنیت در روز قیامت نیز می‌انجامد.

در باب «أَنَّ الْأَئِمَّةَ هُمُ أَرْكَانُ الْأَرْضِ»، روایاتی وارد شده است که بیان می‌کند خداوند ائمه (: را به‌عنوان ارکان زمین قرار داده است تا زمین با اهل خود نلرزد. در این زمینه، می‌توان به آیه شریفه «و أَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ» استناد کرد که دلالت دارد خداوند کوه‌ها را برای استقرار زمین قرار داده است.

بر این اساس، ائمه معصومین (: نه تنها ارکان زمین، بلکه ارکان عالم بشری هستند. همان‌طور که کوهها موجب ثبات زمین می‌شوند، وجود ائمه (: نیز موجب ثبات و استقرار بشر است. اگر جامعه از این ارکان محروم شود، دچار لرزش، انحراف و لغزش خواهد شد.

در روایتی مفصل از امام رضا (7) که در مرو بیان شده است، امام به تبیین جایگاه و عظمت امامت می‌پردازد و می‌فرماید: «إِنَّ الْإِمَامَةَ أَجَلٌ قَدْرًا وَأَعْظَمُ شَأْنًا وَأَعْلَى مَكَانًا وَأَمْنَعُ جَانِبًا وَأَبْعَدُ غَوْرًا مِنْ أَنْ يَبْلُغَهَا النَّاسُ بِعُقُولِهِمْ» [9]. امامت به قدری بزرگ، والاست و دارای عمقی فراتر از درک بشری است که انسان با عقل و آرای خود توان دستیابی به حقیقت آن را ندارد. به همین دلیل، بشر نمی‌تواند با انتخاب یا رأی خود امام را تعیین کند، چراکه امام موجودی مصطفای الهی است که شأن او فراتر از درک بشری است.

امام در ادامه به جایگاه حضرت ابراهیم (7) اشاره می‌کند و می‌فرماید: «إِنَّ الْإِمَامَةَ خَصَّ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهَا إِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْدَ النَّبُوَّةِ وَالْخَلَّةِ مَرْتَبَةً ثَالِثَةً وَفَضِيلَةً شَرَفَهُ بِهَا» [10]. امامت، مقام والایی است که خداوند به حضرت ابراهیم (7) پس از نبوت و خلت عطا کرد.

همچنین در این روایت، امامت به‌عنوان مقام انبیا و وارث اوصیا معرفی شده و امام (7) می‌فرماید: «إِنَّ الْإِمَامَةَ زِمَامُ الدِّينِ وَنِظَامُ الْمُسْلِمِينَ» [11]. امامت دارای دو رکن اساسی است: نخست زمام دین، که به هدایت و حفظ دین مربوط است؛ و دوم نظام مسلمین، که نظم اجتماعی و سیاسی جامعه را دربرمی‌گیرد. از این بیان، روشن می‌شود که امامت تنها به جنبه اجتماعی محدود نیست، بلکه زمام‌دار دین و دنیا، و مایه عزت مؤمنین و صلاح جامعه است.

در ادامه، امام صفات امام را چنین بیان می‌کند: «الْإِمَامُ الْمُطَهَّرُ مِنَ الذُّنُوبِ وَالْمُبَرِّأُ عَنِ الْغُيُوبِ الْمَخْصُوصُ بِالْعِلْمِ الْمَوْسُومُ بِالْحِلْمِ» [12]. امام پاک از گناهان، مبرا از هر نقص، دارای علم و یژه الهی و آراسته به حلم و بردباری است.

این تعابیر عظمت مقام امامت را نشان می‌دهد و تمایز دیدگاه شیعه و اهل سنت در این مسئله را آشکار می‌کند. شیعه بر این باور است که امامت منصب الهی است که تنها خداوند قادر به تعیین آن است، درحالی‌که اهل سنت آن را انتخابی بشری می‌دانند.

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

پاورقی

[1] سوره بقره، آیه 124.

[2] سوره کهف، آیه 110.

[3] کلینی، محمد بن یعقوب، «الکافی (اسلامیه)»، ج 8، ص 356.

[4] مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع مَنْ حَفِظَ سَهْوَهُ فَأَتَمَّهُ فَلَيْسَ عَلَيْهِ سَجْدَتَا السَّهْوِ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص صَلَّى بِالنَّاسِ الظُّهْرَ رَكَعَتَيْنِ ثُمَّ سَهَا فَسَلَّمَ فَقَالَ لَهُ ذُو الشِّمَالَيْنِ يَا رَسُولَ اللَّهِ أُنْزِلَ فِي الصَّلَاةِ شَيْءٌ فَقَالَ وَمَا ذَاكَ قَالَ إِنَّمَا صَلَّيْتُ رَكَعَتَيْنِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص أَتَقُولُونَ مِثْلَ قَوْلِهِ قَالُوا نَعَمْ فَقَامَ ص فَأَتَمَّ بِهِمُ الصَّلَاةَ وَسَجَدَ بِهِمُ سَجْدَتِي السَّهْوِ قَالَ قُلْتُ أَرَأَيْتَ مَنْ صَلَّى رَكَعَتَيْنِ وَظَنَّ أَنَّهُمَا أَرْبَعَ فَسَلَّمَ وَانصَرَفَ ثُمَّ ذَكَرَ بَعْدَ مَا ذَهَبَ أَنَّهُ إِنَّمَا صَلَّى رَكَعَتَيْنِ قَالَ يَسْتَقْبِلُ الصَّلَاةَ مِنْ أَوَّلِهَا قَالَ قُلْتُ فَمَا بِالْأَلِ رَسُولِ اللَّهِ ص لَمْ يَسْتَقْبِلِ الصَّلَاةَ وَ إِنَّمَا أَتَمَّ بِهِمُ مَا بَقِيَ مِنْ صَلَاتِهِ فَقَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص لَمْ يَبْرَحْ مِنْ مَجْلِسِهِ فَإِنْ كَانَ لَمْ يَبْرَحْ مِنْ مَجْلِسِهِ فَلَيْتُمْ مَا نَقَصَ مِنْ صَلَاتِهِ إِذَا كَانَ قَدْ حَفِظَ الرَّكَعَتَيْنِ الْأُولَتَيْنِ (الکافی، ج 3، ص 356).

[5] مفید، محمد بن محمد، «عدم سهو النبي صلى الله عليه وآله وسلم»، ص 21.

[6] کلینی، الکافی (اسلامیه)، ج 1، ص 471.

[7] همان، ج 1، ص 476.

[8] . التغابن (٦٤): ٨.

[9] كليني، الكافي (اسلاميه)، ج 1، ص 198.

[10] همان، ج 1، ص 199.

[11] همان، ج 1، ص 199.

[12] همان، ج 1، ص 200.

منابع

كليني، محمد بن يعقوب، الكافي (اسلاميه)، تهران، دار الكتب الإسلامية، 1363.
مفيد، محمد بن محمد، عدم سهو النبي صلى الله عليه و آله و سلم، بی جا، 1413.